

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على ما خلق الانسان وأسرفه من علم القرآن والصلوة والسلام على

محمد بنی الانس و الجان و علی آله و صحبه و علی النبی الثانی بعد از حمد و صلوة برای

سواب پیرای ثانیان این فن شریف محقق و محتجب مبارک درین آواں

غرضی نوالمان اعنی محترم شهر رجب المرجب یوم پنجشنبه ۱۲۸۹ هجری

از ترتیب این مجموعه فایده کدم الله تعالی بر طایفه شما و مبارک کند و فقط

مجله فرموده صاحب بیاضیه و قدیر بقول باریکاه احد سید آل احمد صاحب

دام نوره فقط راقم الحروف سید عبد الحلیل یار و غنی الله عنیه فقط

کتابه حافظ سید عبد الحلیل



فہرست مجموعہ ہذا

کتاب التیسیر

فلمی

عربی

کتاب النشر

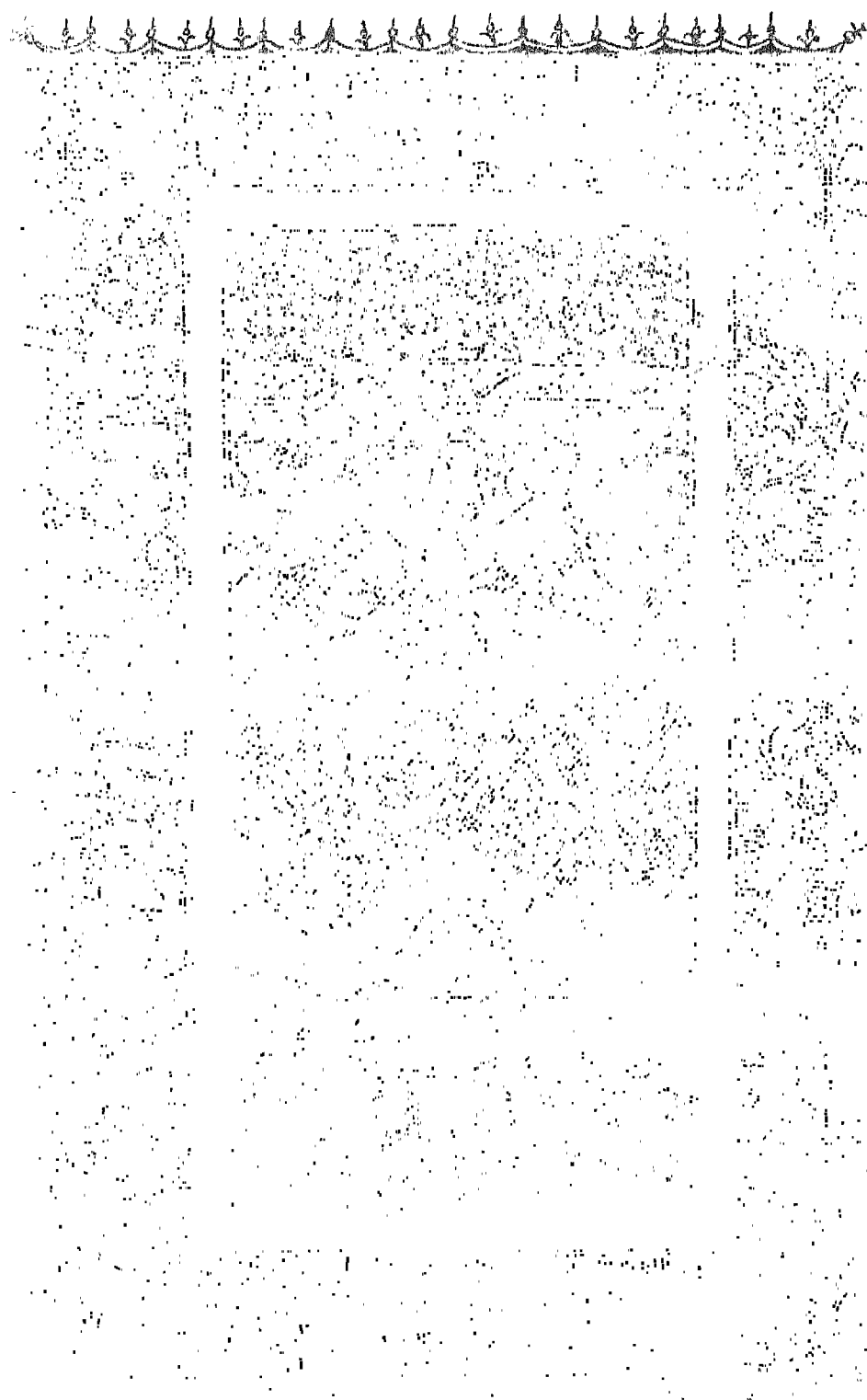
فلمی

عربی

کتاب النشر

فلمی

عربی



کتاب در بیان احکام و عقوبات

خداوند و پروردگار العالمین کونهای خلقت عالم کی در اصل علم بوده است
 الف شبیع در آورده اند عالم شد المالك والمليك يا دناه يوم روز
 ايام جماعت الدين کیش و شمار و بادش ايتاک مرا تعهد می پستیم
 العباد و پستين عبد يعبد اعبد لا تعبد المستعین يار يخيوا سيم يا انستما
 يار يخيوا سيم استعان استعين استعين لات ثمن انهدنا راه راست نما
 مارا الهداية راه راست نمودن بدي يهدي انه لاشبه الصراط والسر
 و الزراط راه المستقيم راست استنده الاستقامة راست استند
 استقام يستقيم ستم لا ستم الدين آتاكمه الفتح نيكو كوي تو الانسا
 نيكو كوي انتم نقيم انتم لا ستم على بعلينهم بر ايشان خيره جز و نه و ديگر +
 المعصوب خشم گرفته شده والغضب خشم گرفته خفتب يغضب
 اغضب للغضب لانه الضالين گمان و گم بودگان الضالين گمان
 والضلالة گم شدن و پيراه شدن آمن آمن محنين كن و محنين باد مسوس
 الناس قل كواي محمد الغفل والمقاتلة كذا قال فيقول قل لا تغفل
 الناس مردمان الاغفلان كي الغفلة في الغفلة اس و ابو موسي
 كذا قال فيقول قل لا تغفل

الف شبیع در آورده اند عالم شد المالك والمليك يا دناه يوم روز
 ايام جماعت الدين کیش و شمار و بادش ايتاک مرا تعهد می پستیم
 العباد و پستين عبد يعبد اعبد لا تعبد المستعین يار يخيوا سيم يا انستما
 يار يخيوا سيم استعان استعين استعين لات ثمن انهدنا راه راست نما
 مارا الهداية راه راست نمودن بدي يهدي انه لاشبه الصراط والسر
 و الزراط راه المستقيم راست استنده الاستقامة راست استند
 استقام يستقيم ستم لا ستم الدين آتاكمه الفتح نيكو كوي تو الانسا
 نيكو كوي انتم نقيم انتم لا ستم على بعلينهم بر ايشان خيره جز و نه و ديگر +
 المعصوب خشم گرفته شده والغضب خشم گرفته خفتب يغضب
 اغضب للغضب لانه الضالين گمان و گم بودگان الضالين گمان
 والضلالة گم شدن و پيراه شدن آمن آمن محنين كن و محنين باد مسوس
 الناس قل كواي محمد الغفل والمقاتلة كذا قال فيقول قل لا تغفل
 الناس مردمان الاغفلان كي الغفلة في الغفلة اس و ابو موسي
 كذا قال فيقول قل لا تغفل

کتاب در بیان احکام و عقوبات

عبارت از کوه است. سورة القدرش به الانوار هم آمدن
و ساخته شدن قریش نام قبلیست و عرب از خانه یار گرفتند بقصد سفر الشاء
بستان الصیف تابستان فلیعید و ابس گویند نزد این البیت
خانه اطعم خورش داد و آنچه کسکلی آمدن این گروانید ایمان بگردیدن بین
گروانیدن اخوف ترسید بسورة القیل الم تر ایانیدی که کفایت
بگونه فصل کرد الصاحب یار و خداوند الاصحاب جماعت القیل
بیت الم یقبل ایانکر و اجعل بگردن و آفریدن الکیف بدنگالین التفضیل
گمراه و نا پیگیر و انیدن و ایشل بفرستاد و الاسال بفرستادن ایشل
یسیل ایشل لا یشل الطیر بیده الایاکل معانی الایاکل بفرستادن
تیر انداخت بر ایشان الری تیر انداخت و تیر فرستادن ایشل بفرستادن
اتجسک السحیل شست بخت و جوشیده العصف برگ کشت تر الماکول
خورده شده الاکل خوردن بسورة الهیة کل برده الهیة
و کیش الکره بدگویی و پادوی و کوه بار بار شد و او را انشعیر یا
شعیر و انشعیر یا شعیر و انشعیر یا شعیر و انشعیر یا شعیر و انشعیر یا شعیر
و انشعیر یا شعیر و انشعیر یا شعیر و انشعیر یا شعیر و انشعیر یا شعیر

یومئذ آن روز انعم نعمتها مدویره القارعة بالقارعة
نام قیامت و نیز گوینده القرح کوفتن الفرائش بر و انهای چراغ افراشته
یکی المبتوث پراننده شده اکبت پرانیدن انجیل کوه انجبال جات
العین چشم رنگین المبتوث شیم زده القش شیم زدن اما ابتدای سخن
راست من هر که ثقلت گران شد الثقل گران شدن المیزان ترازو
الموازين جماعت العیشتة زندگانی خوشش اگر ضنا پسزدین الراضیة
پسندیده خفت سبب شد انقصة سبب شدن الام مادر و جایگاه واصل
چینی الاثبات جماعت الکاویة نام دوزخ مایه پیستان حارمه گرم
سوزیده انجلی گرم سوزان شدن مستور من الساکینات و العالیات
سنگندست با سپیان دوزخ العادیة یکی الصنوج دم زدن اسپ و دین
صنوج یضج یضج فالتضج فالتضج پس سنگندست با تیش که جبار سب
الایراء آتش جانیدن القح آتش زدن قح یضج یضج فالتضج فالتضج
خارت کنندگان الاغارة خارت کردن الصنوج و القشج سپید و دم
قانون پس بر انقصة الاغارة بر انجمن سوزانیدن زمین انقش گردان
خوارستان پس در انقصة الاغارة در میان شدن الاغارة و الاغارة

خواندن الصلوة کرامتها الصلوة یکی منظره پاکیزه و ده شده التظہیر پاکیزه کردن
القیمة والقیمة راست تفریق پاکیزه شد التفریق پاکیزه شدن او ثواب
داده شدند الایثار دادن افرودا فرموده شدند الاقر فرمودن تخصیصین
میکرویان الاخلاص میروی شدن الخلیف مسلمان راست وثابت بروی حق
الخطا و جماعت الزکوة آنچه واجب شود دادن آن بر خواسته بهیتم نام و دست
خالدین جاودان استخوان جاودان شدن الکیمة آفریدگان احسان
یا داش عتد نزدیک الکیمة بهشت انجانات جماعت عدن نام بهشت
شجر میوید انجری بر فتن جری میوید انجری لا تجر تحت زیر المشرجوی الاثمار
جماعت الابد همیشه خوشی بر رسیدن مرقم القاسم انا
انزلناه فرود آمدیم او را الانزال فرود آمدن لیل القدر
شب است و بهشت و اجماع شب است و بهشت و اجماع الالاف هزار
الشهر ماه الشهور جماعت غزل فرود آمد انزال فرود آمدن در اصل منزل بود
است المطال کتبه فرشتگان التروج جان و جبریل و میکائیل و اسرافیل که نماز بود
تجارت یکصد استند و یکصد فرشتگان در دو صد استند الایرون
فرمان الایکلام در رودة الملائکة جای بر آمدن انجاس و ارجاس

در
سر
پایین
نویسند
در
پایین
نویسند
در
پایین
نویسند

آنچه سپیده دم به مدد صفت الحاق به اقرار بخوان آفرانه و القرائ
 خواندن الحلق خون بسته الاکرم که ای تر علم بیا موقت التعلیم بیا موقت
 التعلیم خامه تراشیده و قیل قرعه الاقلام جماعت که طغی بر آینه بفرمانی کند الطغیان
 بفرمانی کردن استغنی بی نیاز شد الاستغنا بی نیاز شدن اگر چه از الرجوع
 بازگشتن شقی باز دارد التفت باز داشتن التعمید بنده التعمیدی راه راست
 التفتوی پر سبزه گاری و توفی روی گردانید کشفها بر آینه فرگشیم التفت
 فراگرفتن سفع استغ لا تشفع التاصیة موی پیشانی کا و تبه دروغ
 و این دانند و انما طمعه گناهکار قلبیدع پس گو که بخواند الذیخوة خواندن
 دعایه غواوغ لا تدع التادی ای بفرمودن کننده الرأیة دوزخ با مان الاطاع
 فرمان برداری کردن اطاع یطیع اطع لا تطع الشجوة والشجوة سرزمین
 نهادن سجد سجد لا تسجد اقتریب نزدیک شو الاقتراب نزدیک شدن
 اقتریب لا تقتریب بدستگیری التفتون نام و رخت ست و بهشته و طور بر سینه پیر نام کوی تکه
 خدای تعالی با همه موسی علیه السلام بر زمین گفت و بعضی گفته اند که هر دو نام
 مسجد است بشام و بعضی گفته اند طبر نام گویند و سخن نام و رختی است

[illegible]

جنتی

[illegible]

المقدس پاکیزه کرده شده تقدیس پاکیزه کردن طوی نام وادی است محلی
 بیفرمانی کرد او برپیشند الاخذ بگرفتن النکال عقوبت بجهنم الغیر غیر مجسم
 دل نگریستن الشک آسمان خانه الاغطاش تاریک کردن الدخول بگستردن
 الارساء استوار کردن الطامنه بانگ بلند و نیز نام قیامت است التنبیه
 بیرون آوردن المقام جای ستادون الهوی کام دل الماوی جای بودن
 الشاعة زمان و نیز نام قیامت است ایاں کنی منسلها رسیدن و تمام شدن
 آن و دوشستن از کار و رفتن رسیدن و تمام شدن کائن چنانستی که لم یلبثوا
 و رنگ نکردند البیض و سفید کردن العشیة نگاه نماز حقن العشا باجماعت
 سورۃ النبأ عجم از حد و اصل من با بوده است فون و نیم تمام شد
 و الف را از ما صد گرفته کرد و ان الشاؤل از یکدیگر رسیدن النبا اکاهج
 مختلفه بون خلوت کند مکان الاختلاف خلوت کردن الیما و گور را آینه
 یکی از و احاطه بین الزوج یکی التلوی خواب و خفتن شب با آسایش الالباس
 پوشیدن المعاش علی فی نیستن و غرض است بخواهند شیدا و اغشاء التلوی
 چون الکتاب تا بیان آتی کتاب التفسیر است ابرامی بار خنده التلوی
 به شصت و هفت و نه از آیه است و هر چه از تفسیر و تفسیر آیه است

آراگاه المکین جای استوار الی معنی حتی است کفایتا جای باز آمدن الاحیاء
 و زندگان الحی یکی الاموات مردگان المیت یکی الراسیات و الزوا
 کوههای استوار الراسیه یکی الشامخات کوههای بلند الاسقاو آب دادن
 الفرات آب خوش الاطلاق روان شدن اقل سایه الشب مشاهدا
 الشغبه یکی الظلیل پوشیده الشرر کشیهای آتش القصر کوشک بعل شتر
 الضفر زرد دندان الاعتذار عذر خواهی النطق و المنطق سخن گفتن البشتماء آزار
 کردن التبیغ گوارا الاحسان کوفی کردن التمتع بر خورداری گرفتن الرکوع
 پشت را خم کردن + مسورة الدهر + اتحین بهنگام الدهر و زمان
 المشیج امیختن و المشیج اب حزن آینه الاشباح جاده الشکر سپاسداری کردن الکفر
 ناسپاسی کردن الاعتقاد ساخته گردانیدن السباسة تزجیر السبیل
 جماعت الکافور معروف و نامشبه در بهشت الایثار و التوفیه تمام کردن
 التذریمان کردن الاستیطاق نمیشتن و پرانده شدن الاستیغفار
 القسطیر زینک ترش و سخت و شوار الوقایه نگاه داشتن التلقیه نمودن و چینی
 پیش کسی آوردن الخریه پیمان یعنی دیا الاستحکار پشت نهادن الزهره
 سرای سخت و باد سرد الکتبه نزدیک آمدن التذلیل غوار کردن القطار

القطوف جماعت الطوفان گردانیدن الاناء آب جای الائمة جماعت
الفضة سیم القارورة شیشه القوارير جماعت الریحیل خیریت در
خوشبوی و خوش مزه السلسیل نام شیشه است و در پشت الولید کودکی فرد
الولدان جماعت التخلید و الاخذ و جاد و دانه کردن اللؤلؤ مروارید و التشریر
کردن الشنن دیبا می تنگ الاخضر سبز الاستبرق شیشه التخلیه
بستن السوار دست و رخن الانسوزة جماعت الاساور و جمع الجمع الطهور پاک
الطول در آردن العاجلة دنیا الودر گذارستن الشنن مسخت گردان
الاسر یونز جابها التبدیل بدل کردن الارخال در آوردن الظلم ستم
کردن الاعدا و ساختن + مسورة القيمة القيامة رستخیز الهمم ملا
البنان انگشتان البرق خیره شدن چشم الخسوف گرفتار شدن ماه و افتاب
عزیز خواستن المعافاة جماعت التخیل جنبانیدن العیال مختلفین القارورة و الفار
البیان و التبدیل بدین میدا کردن القارورة ستمی که مهر و شمشیر
البیان در رسیدن التفرقة بدین گردان السرائی جماعت الرقبة افسار کردن

الاسر یونز جابها التبدیل بدل کردن الارخال در آوردن الظلم ستم
کردن الاعدا و ساختن + مسورة القيمة القيامة رستخیز الهمم ملا
البنان انگشتان البرق خیره شدن چشم الخسوف گرفتار شدن ماه و افتاب
عزیز خواستن المعافاة جماعت التخیل جنبانیدن العیال مختلفین القارورة و الفار
البیان و التبدیل بدین میدا کردن القارورة ستمی که مهر و شمشیر
البیان در رسیدن التفرقة بدین گردان السرائی جماعت الرقبة افسار کردن

الفرق جدي كرون الإلهامات برحمن الساق ساق ياي السوق والساق

براندن المظن خراسان اولی لک قانونی نزدیک آمد ترا بدی الشک گذشتن

سندھ فروگزاشتم البتہ آپ کہ از و فرزند آفریدہ شود الامناء تقدیر کرو

وہمہ زور آوردن، الاحتکاک و فزہ کردن، البتہ فی امر و کان، ہمسہ، تہ الک توتہ

[illegible]

وہی ہے جس نے ان کو پتہ دیا کہ ان کے پاس کیا ہے۔

وہ کہتا ہے کہ میں نے اپنے آپ کو بے پروا کر دیا ہے۔

وَأَمَّا الْعِلْمُ وَالْحُجُجُ وَدَيِّقُ الْأَعْيَانِ وَرُفُوعُ الْأَسْمَانِ فَسَيُفَسِّحُ لَهَا بَابَ الْخُرُوجِ

اوپر بیچا گئے امیدواران سماع امیدواران اسلم الاسلام

کونہی شفا ہو سکتا
فکر ہے عید و چوبدر و جوی
اولیٰ ملک خاں علی گڑھی پور
خان عالی قادر سرگرم
دو رنگ دیل تانی تم
آن بول ہستی شکبار نما
سن دین اد فضلی من
الویش عبد الملک کون
الملک و فیاض غفران
نی در دست حکم ارباب ملک
چنگیز و اسلام بنیوری
سبکی لای اصل و ملوک
افغان ملک افغان ملک

ارون الاستقبایار بندهی جنین استیجاده و الاثر روایت کردن البتہ اوی

در آتش کردن سقر و زخ ایضا و باقی داشتن آتش در حین مسوزانیدن و سوزانیدن

بيرون پوست الحدو والحدو شمرون وشمار الاستيقان سليمان شدن الازدياد

زیاده شدن الارتیاب بکمان شدن المرض جاری نادر است مثل دسمان

وصفت الاضغاث كراهه گروانیدن التَّوْبُورِ يسى اند راندن الإسفار و پوشیدن

الطاهر بن محمد بن الحسين بن علي بن ابي طالب

الخوض و چیزی رفتن الشفاعة خواهش کردن الاغراض روی گردانیدن الحماز
 گوخر احمز و انجیر جماعت الاستنفار رسیدن درمانیدن القصوره شیرو صیادان
 و تیر اندازان التثییر باز کردن الازل سزاوار المعقرة و الغفران آمرزیدن معلوم
 المنزل + الازل جامه درخوشیدن مجیدن النصف و النقص کم کردن التثییر
 کشاده خواندن التثییر اول ساعت از شب الازل سزاوار و موافق قیوم
 راست ترا قیل گفتن و گفتار التثییر و التثییر اخلین بریدن المشرق و جانی اهل آفتاب
 المغرب جانی فرو شدن آفتاب اخذ فر گیر اورا و کلبا کار ساز اخذ و کشید
 که انجیر نیکو الشیبه تو فکری کردی تا نزدیک ما التثییر الازل حیات النقصه بگردد
 گرفتن الکثیث توده ریگ المیسر ریزان الویل گرگان و ناگوار الکثیث سپید
 الشیث جماعت الاذنی کمتر و سبتر الثلث سه یک الطائفة گروه
 المرضی بپارنده گان المقائمه کارزار کردن التثییر شدن التثییر افزونی الاوقاف
 وام دادن القرض ام التثییر نیکو اخذ شدن + سومن + ایچین +
 الاشیخ برهان دادن فایده و اشارت کردن الاستیماع شنودن التثییر گروه
 الحب و شکفتن الرشد راه راست اخذ بزرگی و پدر الصالحه زن الشفاه
 الشفاهه نادانی و بیخود شدن الشطط دروغ و ستم البعث برانگیختن الکشمس

و نسر انماهای ستان است انخطیته گناه بزرگ لا غرق غرقه کردن انصارا
 یاربها و یارب یحس التیار هاک شدن به سوره المعارج المعارج کردن
 المعارج جماعت العروج باسمان بر شدن السه سال السنون جماعت انجمان
 خوب شدن البعد و بر شدن الملل س گدانه التحیم و دست خالص و آب گرم
 بینا گردانیدن الرقده او باز خریدن الفضلیه خویشان نزدیک الانجا و بر بانیان
 اللطی و فزع الشوی پوست سر الشوی جماعت الملح و الملح جزع کردن
 المش بسورن انجبرع ناشکیا بشدن و زاری کردن التوام همیشه بودن
 انجرمان بی روزی کردن الاشفاق ترسیدن الفروج اندامهای نهانی
 الامانه ایمن شدن العدوان از حد گذشتن التمدیهان و صیت کردن راعون
 نگاها درندگان المحافظه نگاها داشتن قبلک سوی تو الا بر طاع بشتافتن
 العزیز گروه و العزیز جماعت اللعاب و الاعاب بازی کردن انجبر
 کور الاحداث السراج شتاب شوندگان السراج یکی النصب انجبر برای
 عبادت بر پا کرده باشند از بهما الا نفاض شتافتن الذیته مخاری و سوره
 الحافیه به انفاقه قیامت ریج صخره با و سر و تخت العتو از حد گذشتن
 التشیب کسی را بر کاری تعلیف کردن بی مزد و رام کردن سنج هفت شمانیه

و نسر انماهای ستان است
 یاربها و یارب یحس التیار
 المعارج جماعت العروج
 البعد و بر شدن الملل
 بینا گردانیدن الرقده
 اللطی و فزع الشوی
 المش بسورن انجبرع
 انجرمان بی روزی
 الامانه ایمن شدن
 نگاها درندگان
 العزیز گروه و العزیز
 کور الاحداث السراج
 عبادت بر پا کرده
 الحافیه به انفاقه
 التشیب کسی را

بهشت احسنم محسوم پس بیدگر افکندن الاعجاز تنهای درخت خرمای عجزی که نخل
 و انجیر و پسته و انار و غیره که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 شدن الرجاء که آن آسمان آلاء و جود است تا محسوم بیدگر ایستادن پیش
 و مستان القاضیه مرگ الشیطان محبت پیدا عکله دست برگردانید و در
 صکله بکشت در اید و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 ببالا آید از اندام و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 گوی شدن التنبیه که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 بغض همه التوبین که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 تون باری و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 راه راست گرفتن التوبه و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 الحکمت بگویند خوردن المشی برفتن التنبیه سخن چینی کردن العجل و در آنجا که در آنجا است
 از زیم بشومی شایسته شده و حرام باوه الزیم الذمی یعرف بلومه و الاظیم کالزیم
 التهم و اع کردن الخطوم بنی و انحراطیم جماعت البلاء از مودن الصرم و در آنجا که در آنجا است
 بدین الایضیاج با داکرون الاستیضا که انشاء الله گفتن و بگویند الصرم
 و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است

قال فی صراح
 من غیرین چنان
 مستحقین
 استادن و در آنجا
 تندی و در آنجا
 و تندی و در آنجا
 ای تندی و در آنجا
 علی صریح
 بدین و در آنجا
 بکشد و در آنجا
 و در آنجا
 درین و در آنجا
 سنان اصراح

و گشت گفتافت آهسته گفتن راز الحرف و کینه و قصد آویسط راست و سبج
 علم تسبیح است الاقبال روی نهادن التلاوم یکدیگر را ملامت کردن عسلی
 شاید بود و قیل مگر الدرس علم خواندن التخییر برگزیدن الیمین سوگند دوست راست
 الزحیم پذیرفتار التشریک انباز و التشرکاء جماعت الصدق راست گفتن
 الکشف برهنه کردن و آشکارا کردن الاستطاعة توانستن المعرفه تامل
 مشقون گران گردندگان الاستدراج درجه بدرجه گرفتن تخم سالمون شستار
 الاقدام مهمات دادن الکظم فرو خوردن غصه التذکره دریافتن العزائم
 بامون الذم تلمیذین الاختیار برگزیدن الاذلاق لغز اندیدن + مسورت
 الملك + تبارک بزرگوار و پاینده و بابرکت بسیار است التفاوت
 و گرون شدن الغلوطه گناه گرتین و با التمسو خوا شدن التمسره شده شدن التزمین
 بیار استن المصباح چراغ المصابیح جماعت یعنی ستاره یا بارش
 التمسیر سبازی بازگشتن التنبیخ بک سمناک القور بر خوشیدن التنبیه با یکدیگر
 جد کردن التخیل تخم التخریص نگاه میانان اخازین کی العقل دریافتن مخروم شدن
 الاغتراف تفرادن استخفاف و روی باو الاطیفت و در بین و رفقندگان الذل
 فرمان بردار فاششوا پس بر وید المکتوب که رانه روی زمین المکار جماعت المور

بهشتن الحاصب باد که سنگریزه آرد التَّغْيِيرُ عَذَابِ سَخْتِ الْقَبْضِ كَرَفَتِ الْأَرْضُ
 بِنَاجِيَةِ هَيْتَيْدِ الْقَوْدِ سَكَبَ مِنْهُ شَتْنُ النَّفْوَ رَسِيدِ الْأَكْبَابِ
 بر روی افتادن السَّوَى رَأْسُ الْأَشْيَاءِ آغاز کردن و آفریدن الْكَذِبُ و آفریدن
 شتی زمان الزَّالِفَةُ نزدیکی شدن الْأَزْلَافُ نزدیکی آمدن السَّوْمَةُ عَمَلِ
 گردیدن الْأَجَارَةُ زینهار دادن الِإِدْعَاءُ دعوی کردن و خواستن التَّوَكُّلُ اعتماد
 کردن التَّوَرَّايُ بزمین فروشدن المَحِينُ آب روان بر روی زمین سوسن
 التَّحَرِّمُ التَّحْنُ بزمین آبیاری جماعت التَّحْنُ حرام کردن الْأَخْلَافُ حلال کردن
 الْفَرْضُ پدید کردن التَّحْنُ سَوْنَدِ رَأْسُ الْأَشْيَاءِ و الْأَنْبَاءُ آگاهانیدن
 الْمَوْلَى خدای اَرْضَاتِ خوشنودی الصَّغَائِلُ کردن تَطَايُرُ مَشْتِیَارِ
 شوند التَّعَارُفُ التَّحْرِيفُ شناسا گردانیدن الْقَوْدُ و رَغَاوَعَا
 قنوت خواندن و فرمان بردن السَّيَاحَةُ در زمین رفتن و روزه داشتن تَبَاتُ
 زمان شوهر داشته الایکمار زمان در شیره الایکمار العَلَفُ و رشت و آب
 گردن عِلَافُ جماعت شیدا و قوی اندامها التَّصَوُّعُ توبه و دست التَّصَوُّعُ
 نیک بختن التَّغْيِيرُ و رگذاشتن گناه و کفارت کردن سَوْنَدِ اَشْيَاءِ بَدِ
 و گناه الاِخْرَافُ و خوار کردن و شرم زده گردانیدن الاِثْمَامُ تمام کردن اِثْمَامُ

روشنائی الافکار جماعت المجاہدۃ والجماد کما رزار کردن کوشیدن المتقین
 و التفاف دور وئی کردن الغلط و شوری در شتی الضرب بزدن و راه رفتن
 و دید کردن و خوابانیدن کو ط نام پیوست علیہ السلام الحیاۃ بیغمانی کردن
 الشجیۃ و الانجاء و مانیدن فریم نام ما و عیسیٰ علیہ السلام است الایۃ و خست
 عمران نام پدر مریم است الاحصان و الشخصین نگاه داشتن و استوار کردن
 الفرج شکاف و شرمگاه الفروج جماعت و مدوری الطلاق بطلان و
 و الطلاق را دیدن النساء زنان الفحش سخن زشت گفتن الحمد انداز و الحمد
 جماعت التجوی از حد و رگه شدن الاحداث تو کردن الشہادۃ گواه گرفتن
 الوعظ و المواعظ پند دادن حینث انجا لا یحسب چشم ندارد و الاحتساب
 چشم داشتن حسب بس الی آن زن اللابی و اللابی و اللابی جماعت الیام
 نوید شدن الخیض و المخیض بی نماز شدن زن انحل یا شکم الاحتاسم و
 المصنوع بر گرد داشتن الاستحسان جای دادن الشکون اگر امیدن الوعد و کفر
 المضارۃ گردانیدن رسانیدن التفتیق تنگ گرفتن الاتفاق نفقه کردن الارض
 شیر دادن الایثار فرمان برده کردن و با یکدیگر مشوره نمودن الشاسر یکدیگر
 و شوار گرفتن السخو تو مگری التکلیف کسی را بستم جاری داشتن و چیزی از کسی

جمع
 فشت
 انحصار
 بیغمانی
 شرمگاه

در خواستن که او را از ان رنج باشد و گاهی چند القرصه و به القرصی جماعت عذاباً با نکر
 عذاب سخت الوبال و الویل عقوبت کردن العاقبة پایان کار او و الوالاب
 خداوندان خرد الظلمات تا یکبار الظلمه یکی الإحسان نموی کردن الرزق
 روزی دادن و روزی ^{۱۰} مسورت الثعالبین ^{۱۱} التصویر کشیدن الرزق
 بد بردن و دعوی کردن الثعالبین یکبار رزبان کردن من سرکه و یکسبت و آنکه
 الاصطافیه بر سیدن الخذر بر سیدن العقود در گذشتن و ناپیدا کردن لب یارشد
 الصنف روی گردانیدن الشخ بخوبی کردن ^{۱۲} مسورة المنافقون ^{۱۳} الجنة
 سپر الصمد گردانیدن الطبع مهر کردن الفقه بدانتن الفقاهة فقیه شدن الاعجاب
 بتکلف آوردن الجسم من الاجسام جماعت الحشیه خوب الحشبه جماعت الحشیه
 بدیوار باز گذاشته الصیحة نایک عذاب کردن انی از کجا و چگونه و کدام الافک گردان
 و در حق گفتن التي تباين التلمیه چنانیدن سواء و سوية یکسان شدن القسوق
 و القسوق از فرمان بیرون آمدن الانفس خاص برانگنده شدن الخمر از گنجها
 کفن و کفن جز المذیمة شهر المذاین جماعت العز و العزوة عزیز شدن و نایافته شدن
 و سخت آمدن العزوة غلب کردن الذل و الذلته خوار شدن الرشد و الرشد
 مسورة دادن ^{۱۴} مسورة ^{۱۵} القادوس ^{۱۶} پاک الیقینی نانوی

الحکمة سخن سخت دست انکسار کار و درست گفتار الحق در رسیدن
 التحنن بار بر نهادن التوراة کتاب موسی علیه السلام السیف شستن و نشستن
 کتاب الاسفار جماعت التوراة و الهیاد و جهوشدن التوراة آرزو بردن الافکار
 بگریختن از جمع آویدن اجتماع البیج خریدن و فروختن الارشاد پراگنده شدن
 اکثره بسیار شدن التجارة بازگانی کردن التوراة بازی کردن + مسوقه
 الصفت + المقت و شمن داشتن و شمنی کردن الرخص با استوار کردن الایثار
 ریح دادن التوراة بگشتن الارزاقه بگردانیدن نی اسرار نیل فرزندان یعقوب علیه
 السلام الاثره آو دروغ بافتن الاطفال کشتن آتش و چراغ الفهم و من الافواه جماعت
 الکراهیه دشوار شدن الاطهار علیه کردن و آشکارا کردن الدلائل راه نمودن
 التلطیف خوش و پاک العذل پوسته بجای آوردن الحواری قوم مومنین علیه السلام
 الحواریون جماعت التائبین و منکر دانیدن التوراة علیه کردن + مسوقه
 المصنعه + التوراة و الموده دوست داشتن الاخفاء پنهان کردن
 الثقیف دست یافت کردن السوء و السیئه بدی الرحم خویشی الارحام
 جماعت الاسوءه پی بردن البراءه و بیزار شدن البیاد و بیدار کردن العداوه
 والبعضاء والبعض دشمن داشتن الانابه بازگشتن المعاد و است با کسی دشمنی کردن

التواضع و لا یتواکبرن و ادن در روی گردانیدن المؤمنین الذین یؤتوا
محمدة حصار و استوار ایستاد و یوار ایستاد جماعت اللذین یؤتوا
الانفس و فراموش کنانیدن الاستوار برابر شدن انفس مع شکافته شدن السلام
بی عیب المؤمنین آرام دهنده خلق المؤمنین و گواه راست و نگهبان اختیار کامکار
و آنکه باینکه هر چه خواهد کند التکبر تنها به بزرگواری الخالق و الباری آفریدگار المصنوع
نگارنده مخلق با فریض الحکیم استوار کار و مسورت المجادلة به المجادلة و الجدا
باید گیر ستیزیدن الاستشکار و گله کردن و نالیدن التنازع و باید گیر راجب دان
الانکار ناشناختن الزور دروغ الظاهر عقده ظاهر بین العود بازگشتن الشکر
ینده آزاد کردن التماس باید گیر بسودن الصوم و الصیام روزه داشتن التنازع
از پس باید گیر شدن المجادلة با کسی جنگ کردن و خلاف کردن الکلب بروی افکندن
الغشوی راز التناجی باید گیر راز گفتن الشحیة آفرین کردن التخرین نند و گهرین
کردن انفس فراح نشستن الفتح فراح کردن النشوة و الانشاء زین نشستن
و برتری جستن التخلوس نشستن الذخیر جایگاه بسند التبرجات جماعت
اظهر پاکیزه التکلف سوزن خوردن الا و اما بدان آگاه باش المستحوا و
غلبه کردن العشر با گروه الاخرات جماعت العلمیه علیه کردن الموائد

ستیزیدن
بفرض ستیزیدن ۱۲

کتاب عیسی علیه السلام الرافقه مهربان شدن و مهربانی الرهبانیه نرسکاری
و عبادت الالهیه چیزى نو نهادن الرعايه نگاه داشتن الكلل بهر
مثل اخلاص و القصب بهر سوره الواقعه بهر انخفض فرو بردن الرج جنبانیه
البش بزه ریزه کردن السماء باران بنشاث پراکنده شدن السحابون
پیش و ندگان النمله گروه الوض منوار بافتن و جواهر مع کردن الثقال بیکدیگر
برابری کردن الاثر یق آب دسته الآبار یق جماعت التضرع در و سر رسانیدن
و پراکنده کردن و شکافتن الاثر اوت پوشیدن و بشرب سیر شدن الاثر و اکل
سیاه چشم دی نیک سیاه بود و سپید چشم دی سخت سپید انحرار جمع الاعمین
افراج چشم الاعمین جماعت الکلن فرا پوشیدن و در جای نهادن التامیم در بزه کردن
السدر دخت کنار انخند خار از دخت باز کردن الطلح دخت موز التصد
بریم نهادن الشکب من الفرائش بسر الفرائش جماعت العروب زنی
شوق دارنده الفرائش جماعت الشهم فقس با و النجم دو سیاه
الاثر اوت دخت گذرانیدن الحش گناه الشجر دخت الاشجار جماعت
الرقوم دخت خار دارد و وزخ الایهم شتر نیک شده الایهم جماعت التمل
روزی الانسا و نطفه انداختن الانسا و آفریدن الخرف کشت کاشتن

التزنج بر دبانیدن الحطام ریزه الظل و روزگار گذاشتن در کای
 التقلید و خوش کردن و شکفتن و پشیمانی بردن و بر خورداری گرفتن الا حطام
 تاوان ده کردن المزن ابرسید الاجاج آب تلخ الا لوار بی توشه کردن
 الحلقوم نای گلوه بدینین جزا داده شده گان التزنج آسایش و آسانی و
 التزنج روزی و سیر و مسوقه الرحمن به الا نام آفریدگان الکرم
 خلاف شکوه الا کم جماعت الا لغتها الا صصال کل خشک از پیر
 ستمگی الفخار سفالینه الحجان پدر پریان الماریج زبانه آتش المرحوم
 گذاشتن الا لیتقا و فراهم آمدن البرزخ پرده قدرتی البغی بیفرمانی کردن
 و ستم کردن البغی مجستن المرحان مروارید خرد العلم کوه الاعلام جماعت
 الفنا و دیران شدن البقا و ماندن المفسر گروه الفنا و گذاشتن القطر لانه
 آسمان زمین الا تطار جمع الشواهد زبانه آتش الشاس و سیاه الا تضاد و استند
 الورد و گل اصل الدخان اوجم سرج استیمایشان القدم پیش پای الاقدام
 جماعت الفطن شایخ الافنان جماعت الیطانة استر البطان جماعت الخبیث
 بار دخت الخبیثه چیدن از دخت القصر باز گذاشتن و کوتاه کردن الطغر
 چشم الاظراف جماعت الطلث جماعت کردن و حاضر شدن بالیا و قوت

در روزگار
 در روزگار

معروف الایدیهام سیاه شدن النضج آب از ششم و شصین الحقیقه فی
 نیکوروی الحیرات جماعت الحیمه معروف الایحیام جماعت المرفوف ^{بلد و بخت}
 وباللث الثقیفی بر چیزی گرا میه احسان نیکو به مسوی القمل
 الاستمرار استوار و قوی شدن الارز و جازیند گرفتن التذرجع نذر الحار
 بلخ الارششار ریگنده شدن الانهار آب رفتن الیسار میخ آهنی الدرع حیات
 الاوکار و التذکره کردن النخسوم الافتقار از اصل بکندن الشعد و انکی
 الکذاب بسیار دروغگوی الاشهر انارده شور و نشاط الارثقاب ششم
 و اشتن الاصطیبار صبر کردن القسمة بخش الاختصار حاضر شدن الشغلی
 بگرفتن در دست و یکدیگر ادا دن الاختطار خطیر و جای گوسپندان ساختن ^{البشتم}
 گیاه شک و شکسته الال بن و ان الشحوش از سپیده دم التباری
 بمان شدن المأوده خواستن و جستن النضیف همان کردن النضیف ^{بیا}
 کردن الاستمرار آرام گرفتن البزوه یزیدی الزیر بنیشتها التریه کریه
 الموعده جای وعده اذنی سخت تر المأوده مان شدن و ترکیب دلالت بر قوت دارد
 المستحب بروی کشیدن الکحک بر سینه الشیعه گروه بزرگ الاشیاع جماعت
 الاستطارة بشتن به مسوی القمل بهیوی فرو بردن ^{در} ^{مرا}

الوحي فرمان در رسانیدن مژده نیر والتدلی سخت نزدیک شدن قارب سیر
مقدار دو گوشه کمان الماراة والمراستیدین اللات والعزیز المکات
نام بتانست الضعیفی کم وکثر الاسارة بدی کردن الاختیاب دور شدن
الکثیره گناه بزرگ الکبائر جماعت الکرم کنه خرداچنین کنه دشکرم ماد الکاتب
جماعت الاکد اثر بریدن عطا توفیق تمام کردن العزیز بر داشتن گناه الاوقی
تعامر الاضحاک خندانیدن الانجاء مکرمانیدن الاقناع اصل مال داون
الشعری ستاره بزرگ که پس از آید و عرب آنرا پرستیدى الانوار انداختن
وآننگ کردن العشیة پوشانیدن الارف نزدیک آمدن الارقة قیامت
الشمو و غافل شدن سرود گفتن به سورۃ الطور و الرق پوست آسمان
بران بنویسند العماره آباد کردن اکشف آسمان خانه البصر و با از آب الکبر
گردیدن الشیر رفتن الانحاق در رسانیدن الالک کم کردن التنازع یکدیگر را
قبح شراب داون و سندن الخلام کوک نابغه العلمان جماعت الشجر و شستن
رئیس المنون گردش و زکار الخلم خواب و بویج رسیدن و بعقل رسیدن
الاخلام جماعت الايقان والاستیقان بیگمان شدن الشکم نروبان چون
الکشف یاره از آسمان الشفق افتادن الشجای ابر الکریم رحم نهادن

الصفتی پوشش شدن و پوشش کردن با تحین یا بنگاه داشتن + دستور
 الذکریات - الذر و باد کردن الوتر خربار الحینک و الحینک ماه که بر
 آسمان پیدا آید الحینک جماعت الخضر دروغ گفتن الخراض دروغ گوینده
 الغرة پوشیدن الخرج خفتن الخرج خیل کردن الخرج کساله الاشیجاسن جم در
 داشتن الصرة بر روی زدن و بانگ الصنک کوفتن العجوة گنده سیر العجوة
 فازایده شده و استغالیه می بولا الخطب کار بزرگ التلین کل الشیوخ نشنا
 کردن الزکر که مشه و تبار الارکان جماعت الیم دریا الالامته سرزنش کردن
 الرمة و سیدین استخوان الکریم استخوان بوسیده الصار حقه آتشی که از ابرو جدا
 الاید قوت الاشیاع تونگر شدن الیم که سرنیدن الذنوب بهره با سعتر
 ق - ق نام قر است یا کو سیت گرد عالم المرح شوریده شدن کار المرحجه و شتاب
 المرحجه شادی کننده الحصاد الحصاد و درون الیسوق و راز شدن الطلح و شنه
 زنا المرحجه یا بان الرش جاه الایک و بینه الشیخ نام ملکی است العجید بزم کردن
 مانده شدن اللیسوخ شیده کردن کار را عید نو خیل اوز بزرگ گردن منقش کردن آن
 و در موشه که موکل اند بر مردم الشقی ویدن پیش آن و فرار من اللفظ سخن گفتن الشکر
 پوشی الخید و دوزخ خین الخطا پوشش شش الخیرین یا الفرافان یا است عید یا خیر

الا لراية بكان اقلندن الا طغا و سفير ماني کردن و در سفير ماني اقلندن الا خضما
 پیکار کردن الا استلما و پشدن المیزه افزون شدن القرن سرون و سی سال
 در شهر گشتن المخصر گریز جای القوب مانده شدن الطلوع بر آمدن آفتاب الغر
 فرو شدن آفتاب الاستماع گوش داشتن المشق شگافه شدن السور
 الحجرات به الحبط و الحبط باطل شدن الشعرو السن القوت آواز الغض
 چشم فرو بماندن و آواز بست کردن الحجرة خانه خرد و الحجات جماعت الشين
 بیاان حجت الجماله ثلثه و الندائه و الندم بمان شدن العت و رگناه
 افتادن الشمت دوست گردانیدن التكريرة دشوار گردانیدن الرشد و الرشاد
 راه نمودن الاقتبال جنگ کردن القوب باز گشتن الاحباب دوست داشتن الحجاج
 خوش گردانیدن السور و السور داشتن القفا و القفا بکبر القفا و القفا نام آوردن
 الظلمه شتم کردن الحجت و الحجت با حجت الا حجت با حجت کردن الحجت
 الحجة موار الشخب قضا بزرگ الشخب جماعت الشارف با یکدیگر شتابان
 الاغراب بیا بیا ان السور الفصح الشکسته آتش الدور و الدور
 گشتن و التور السور گشتن روزگار الا حجت و الحجة نفرین کردن الشخب و الشخب
 کردن القوت حجت دادن الشخب حجت کردن الشخب پس گذاشتن الشخب

مشغول کردن المضره گزند رسانیدن الموارداک شدن و کاسه شدن المغنم
 غنیمت الحرج منکلی الاعرج لک بچین ناما بنیدن لکف بازداشتن
 راه انحلا و تهی شدن کفته نام شهرست الاظفار فیروزی دادن الهدی آن
 قربانی که بکده فرستند العکف و العکوف روی بچیزی آوردن المحل حاجی حاج
 شدن المخلول فرو آمدن الوطو بنیر گرفتن المهره گناه التریل پراکنده شدن
 الحمیة تنگ الازم لازم کردن الكلام سخن گفته یک سخن الترویا خواب دیدن
 التحقیق پیوستن التقصیر کوتاه کردن و بکاریستی کردن الکفایه کسبه کردن
 الرخا و نرم دل الشطرا برگشت الایزار نیر و مندر دانیدن الاستیغلاظ مستبهر
 شدن الشوق بازار و ساق پای الزراع کشتا و رزان الزرع بکشتن و سوز
 فتح علی السلام البطول نایب شدن اللقا و دیدن الاشجان بسیار کشتن
 الاوزار سلاحها البال حال و دل الاشیات و التثبیت برجای بیاختن و استوار
 کردن تمساکه نگه داشتنی با و مرا ورا التذمیر ملاک کردن المشوی جای بود
 الاشر و الاسول گنده شدن الطعم مزه اللذ و اللذی با مزه الحمی العسل
 انکبین التصفیه صاف کردن الثمرة سیده الثبا جمع المعی و کافی الاتحاد جماعت
 ایضا کنون بختگاه الشتر نشانی الاشر اطاعت الکتاب بکشتن الشور

پاره از قرآن تقدیر آیه الاحکام استوار کردن المغنی بهوش العزم والعزيمة دل
 بر کاری نهادن الاضمار کردن الاعماء نمایند کردن الشدیه اندیشیدن ^{الفعل}
 الاضمار جماعت الارزاد و ازین بگشتن التوسل بیاراستن التوافی سیرانیدن
 الانسحاب بگشتم آوردن الضیق بکینه الکفرانیدن در غن الوهن مستی کردن السلم
 صلح کردن الاضمار ارجاع کردن الاستبدال بدل آوردن به مبدوء الاحقا
 هم حکم کرده شد آنچه بودنی است ^{رسول} استجابه پاسخ کردن البسج تو کردن
 الاثبات دروغ گفتن والا فک دروغ سخن گفتن اندوگیدن شدن الانصهار و التو
 اندر ز کردن الاستد غایت بوانی الایزاج العام داوون التقبل پذیرفتن الشجاء
 از حد گذشته است حکمت که چون بنگذاید بگیند الاسترخاء ^{تفریح}
 الاستد کزوه الاثر جماعت العرضین پیش آوردن الاوقات ^{بدر} الاستمتاع
 برخورداری گرفتن المون آسان شدن: المون خوار شدن ^{بالمعروف} التو ^{بالمعروف}
 الاضمار جماعت التعارض ^{بالمعروف} الاستبدال پیش شدن الانظار باریدن
 التکلیف بجای بودن الحقیق فرود آمدن الاستهزاء افسوس کردن حول
 گرد بر گرد التضرع بگردانیدن القربان بهر چه نزدیک جویند بنزد وند
 بدان الحقیق و سجای آوردن الانقضات خاموش ماندن العی از خواب بماندن

مسووق انجاشیه نه الهوسنرگی اکثر عذاب الفلک کشتی الشریعه راه
 راست انشراح جماعت الایترج بدی کردن آنچه سخن درست آنچه جماعت سخن
 بزاد آمدن الاستیخاخ نسخه کردن الاستغاث خوشنودی خواستن الکثیره
 بزنی مسووق الدخان به المبارکته بابرکت الدخان دود سیاه الانشراح
 کینه کشیدن التاویه والاوه کذا شتن الرحم کشتن بسکه الاعتزال یکسو شدن
 الانسداد شب فتن الهوس راه فرخ وارمیدن الایزات سیرت دادن الیوراثه
 سیرت گرفتن العاصه بلند و بزرگوار شدن الاختیار برگزیدن البلاء آزمودن الغایه
 برچیدن العقل شکستیدن الانسداد کتمان شدن المیزان به سوزن التخریق
 الاقران طاقت شدن انحراف و حیران الاصفاء برگزیدن بهره الاستودا و سیاه
 التفتیه بالانیدن النشأ بالیدن الحلیه زید انحصام و انحصام و اگر کبریا استقامت
 و التفتیه حلیه در زدن الاقداد و در پی کسی فتن الفطر انزیدن الحقیق یا شنه
 و فرزندان الاغنیاء جماعت التخریق در و آرایش التفتیه بر خوردن و از آن
 انظروم بر شدن المشو و العشور روی گزیدانیدن و نایبنا شدن قصاص خیر
 کردن التفتیه بر کشتن البعده دوری الانسداد نیاز شدن الاستیخاخ شستن
 انحصام کران الیام گروه بزرگان الذنب زبیر الاقران یار شدن الاستیخاخ

سخن

گذاردن

پنهان شدن الطفوق در سادون در کاری المستح بالیدن الجسد من الوضوء باطن
 یکنفری باید که سوز و اشتها و باد زخم الغوص و روشن شدن التقرین و خیر را بهم داشتن
 الصفة بذا این که رضای حیوانیدن الضعف سبغ التقاء و سبغ شدن و حبا
 فراخی باد الضعف و چون ان الا نظار زمان اادن التکلف چیزی از بخت
 نمودن که در و نباشد مسورة الصداقات به المرید و المار و دیو سبغ
 کرانه الدخول و در کردن الوضوء و اتم شدن الخطف و بدون الاستغناء و قوت
 خواستن التزویب چسبیده شدن الاستسقاء افسوس کردن الوتوف استادن
 التنا صرکد یکدیگر را یاری کردن العول بلکه کردن التبیض سپیده مرغ الشوب آینه
 الالف و یاقوت الی الی شتافتن الخت ترشیدن التلج سبیل کردن التلج و روی
 انکندن الجبین مکرانه پیشانی الاستیفاء پدید شدن و نمودن التعلل و شوی الغیور
 گذاشتن و بماندن الی الی بکریخت السخن بر کردن المسامحة تیر زدن و بقرعه خشن کردن
 الالاتقام بپوشیدن التوطین و خست که به التفت و شیش الساحة میانه سراسر
 مسورة لیس به العنق کردن الذوق و زخم الاذقان جماعت الاقلام سبیل
 کردن و چشم فراز کردن السید که به بسن التظیر قال بیدردن الاقصی و در زخم
 مردان السخ الخمر و بن خوشه خزا الا ذراک و رسیدن الفلک

الآفاق جماعت الصريح فرياد النسل والفسلاد بویه دومین گزاف و خفیه
 الاینتیاء جاشدن ایچیل تمیض المسخ از صیت بگردانیدن التیمیز زندگانی واد
 التکلیفین با دگردانیدن الریثم استخوان بسیده و زنده المکاتب نوشتن
 مسودق الفاظ الایجتاج بالاجتاج جمیع الضروریه فی مفید الصنفه
 کار کردن العذب آب خوش سالق گوارنده المایک شورش الطراوت تازه شد
 الخور الخور شکافتن القطر آب پست کف میخیزاد میان آن باشد و آنچه در
 باشد الاناره روشن کردن الخدقه راه در کهه الخد جماعت الاحمر من الغریبه
 میک سیاه القواب جنبندگان و ستوران الدابة میکی الوقعه میانه رفتن
 الصلح خروشیدن الاضطرب مثل التحویل گردانیدن مسودق الشباب
 العرب غائب شدن السائب همیشه و بیوزنه تسبیح کردن التاثر کم و بیش
 السبوح تمام کردن التاثر بضره فوان الشرح و جاشدن زره الرواح
 رفتن الاساله روان کردن آب القطر سگدخته المثل بیکر وجهه الخشن
 کاسه بزرگ الجایسه حوض بزرگ الخوانی جماعت القدر دایک القدر جماعت القدر
 سیات دیکهای بزرگ استوار کرده چون کوه و آنچه الارض مریخه یعنی زیاده
 المفاصله صا التاثر نام شریف السبل آب رود بار القرم برزاق و غیره

خبر دروغ افکنان را غمناک بر غلایندن کایجا و زو نهک همسایگی کنند ترا کساد
مهران الوجیه روشناس الشدید راست است استوار الا نامه زینهار علی الایمانا خوا
مسوقه السجده به النسل فرزندان السلاکة السخنة التوکیل القلیط
الکلموس سرور افکنان التجانی دور شان الفصح پہلو بر زمین نهادن انجیر
زمین بی گیاه مسوقه لقمان به اشتراکی بخیر و آماه گردانیدن لقمان
نام مردیت الحاکم سال خرد و اند سپندان الثقییر روی گردانیدن العزوة
گوشه گوید و بجای دستاویز بر خیزی الاضطراب سچا ره کردن المسموم دشمن
الشیخ فریدگی و خراش القصد والاقتصاد سبانه کاسی رشتن اختار فریفته
الرحیم زندان مسوقه الروم به البضیع کم ازده الامساؤ شباگاه
کردن الاطعمه نگاه مانیشین و آمدن الاتون خوار و آسای الودع و التوالی
باران بزرگ قطره اخلال میان الشیبه پیری مسوقه الخلیفون
الطوقان آب عذب السیفیه کنسی التوش خرد التخریق مسود و ابیل الشیخ
تباری کردن انجوشوم فرو خوردن کوسیه بر زمین نهادن منج و جیه بر زمین نهادن
بندادن شدن التکلیف حلالک انجیران بازار اشتراکی بهرین ایام
القصد و الاثبات جین الاثبات الاصل الاصل الاصل

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

انجمن دوی عشق نیک خواستن فضل و العظمت بخویشتن شدن الکر و شستن
 الشرب چشم داشتن نفس می الاستیضه از فساد خواستن التوجه روی نمودن
 متعلقا و سوی الورد و در آمدن الذود و راندن الراعی شتابان الرعا جماعت
 مزدوری گرفتن استیلاج زنی دادن مانتین این و وزن الاجر مزدوری کردن
 المشقة و شواری آنچه سال الحج جماعت الانیاس آتش یافتن و دیدن المکنت
 و رنگ کردن انجمن گویا نیم سوخته الاعد طلاء گرم شدن الشاطی کرانه العضا
 چوب دست العقیق پی فتن انضمام فراهم آوردن الفصیح کشاده زبان الورد
 یار العضا بازو الذود و آوردن الحیا کرم کردن خراج احب گریبان البطر با سپاس
 شدن سر مایه پیوسته الضیاء و شانی بات بیارایه و الاکثر الشکر کردن
 برخاستن العصبه و الشرة و شکر کرده سحر من الامل به العجز و در زدن شدن
 القفس یاره آتش فروخته الحجاب از خود العقبان مایه بزرگ النمل به خط شمس
 التنبیه بخنده دندان سپید کردن التعمد کم شده حستن المده مرغ سیمان بالیه السلام
 انجمن نمایی الافرقاء جواب دادن قبل طاقه الضاحک الدلیل العقبه و سلبید
 التکر از حال گردانیدن لکنه انجمنین اللجه و میان دیا اللجه جماعت الحمد
 هموار کرده شده التبیات شبنون کردن العذوق آگشتن انجمن جبهه کردن حمد

مزدوری

[illegible]

[illegible]

ان انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
 بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة
 بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك
 بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة
 بن إلياس بن مضر بن نضر بن معد بن عدنان

هلاک شد یعنی هلاک شود الکف کف دست المعافرة غفر کردن التمسک دست باز
 داشتن و یقین هلاک شد مؤثقا هلاک شدن قبل از برابر و آل برست مؤثقا جای برستن
 السرب معاک المجاورة در گذشتن الرقصناض در این شدن التناوئل باز گشتن و بیا
 کار القصب بستم شدن یا حوج و با حوج نام دو کوهرت الرزم و الحجاز دیوار الزبجة
 آهن زده الزبجعات المساوات برابر کردن الصدق کرانه کوه المافران فرو بردن
 النقب سوراخ کردن الحمول از جای گشتن المداوسیاهی آنچه بدکان نویسنده مدونا
 یعنی از سر آریلی به جاس و شهر گشت الحصر زندان و بوریا الحظر باز داشتن الحظر
 باز داشته شده التبدیر مال با صرف نفقه کردن الملاق در ویش شدن القفو پس
 رفتن الرقات بر سید الانفاض سر از کسی جنبانیدن الایختناک لبثه کردن آه
 مؤفورا تمام و فرو فرات تمام شد الاستحقاق از سبک گردانیدن الایجاب لشکر کشیدن
 القصف شکستن التمسیر الفانیین به که در شکم خسته می باشد زکین آرام گرفت
 از کون آفتاب شدن التمسب بیدار بودن التمسک فوی الکام ملک التمسک عمت
 انجوبه بدن آتش القنور الخبیل المقتیر همه الخفاضة آواز پست کردن به بیدار
 التمسک به الدفکر می الاراحه چهار پایان از چارپایان آوردن البعل شتر حمار علی الطیر
 مال الاساسه بر گذشتن الصلوات نشان الکمال تمام شدن حرض غیث خود الدش

پنهان کردن افشاست سرگشته لشکری النخل و نخلین العرش بنا بر آوردن خانه
 ساختن و سر از حقیقت کردن انخذة جمع خافه و هو ولد الولد الكل العیال و گرانی انجیسیا
 آسمان و زمین القلع یا بر نهادن القوت یشم پیش الوبر ششم شعر موسی بر
 السیر بال پیرایه زره النقص عهد تباه کردن التو کنیده استوار کردن النخل سیمان
 الدخل و اندرون کردن الزل فزیدن الرعد زنگانی خوش الباطل آواز السنت ششم
 سنوقه انجیر با رب با اللوا فتح با دیکه ابریا آفتاب کند احمی گرمی التو ششم
 نشانی داشتن خبر تمام شهرت العینین جمع غصه پاره پاره سوره ابراهیم
 التو هم محل المکره التاوی آگاه کردن الصید نذر داب التخرج و زور و انجیسیا
 گواریدن اگر تا و خاکستر الانساج فریاد رسیدن الفرح و الفین شان
 الراجیه شات ازین بکندن انجلاک و سستی الداب پوسته کایری کردن الانجیسیا
 سر بلند داشتن التوا و بیان آسمان و زمین بخوا ای غایب من انجیر القطران دار و کاشانه
 اگرین با ناله مبدور تر الرعد الصاعق شام خرمای بگازد در میان خرمانشانند
 الصیدان جماعت النشأت عین شکر یعنی گوش بانی بریده غاض الماکم شداب السیر
 و زنده بین فتن از تخم بختن الرعد نذر الخصال عقوبت الزجر کف دریا انجیسیا و زور و
 و نیز و نیز و نام جوش است و سوره مریم و انجیسیا و انجیسیا و انجیسیا

الرُّوحُ الرُّوحُ جَرَّكَ دُونَ الدُّنْيَا رُكَّ الْقَمِيصِ سِيَرُهَا سِيَرُهُ وَالْغَيْثُ كَارُونُ
 الْبَادِلَاءُ دَلْفُوهُ وَأَوْخَتُنُ الدَّلُومِ الْبِضَاعَةُ كَالَاكِهِ بِرَبَّازِ كَانِي فَرَسْتَدِ الدُّنْيَا
 وَرَمَّ الرَّأْيُ بِهَا رَغَبْتُ دُنْيَا الشَّعْبَيْنِ دُرَّهَا بَشَنُ بَرِيَّتْ لَكْ بَشْتَرُ آيِ الْقُدْسِ شَقِيقُ
 الشُّعْفُ بَدُوْتُ قُلُوبِ الْكَابِرِ بَرْكَ يَافَتُنِ الْإِسْتِصْصَامُ بَارُو دَاشْتَنُ أَزْشَقِ
 الْخُجْرَتَانِ الصَّلْبُ بَرُو دُونَ الْبَقَرَةِ مَادَهُ كَاوُ الْعِجَافُ لَافُ الْخُجْرَتَانِ لَافُ
 الْغَيْثُ خَرَابُ كَزَادُونَ السَّمَانُ فَرَبَانِ السَّمِينِ كِي السَّنْبَكَةُ خَوْشَةُ كَنَدَمِ السَّمَانِ جَا
 حَاشَ السَّمَةِ سَمَاءُ الدُّنْيَا خَيْرُ سَمَاءِ دُونَ سَاخَتُنِ الْجَهَادُ الْأَسْمُ الْكَمِيرُ طَعَامُ الْأَشْهَرِ دُونَ
 الْبَابِ تِيَّاسُ عَمَّ خُورُونَ السَّقَايَةُ آبُ دَاوُنِ الصُّوْغُ عِيَانَةُ الْبَعْثِ شَرِ الْبَدَا أَفَاكُ دُونَ
 الْوَحَاوُ بَارُو دُونَ الْوَحْيَةِ جَوَاوُ الشُّكَايَةِ بِنَالِيْنِ الْبَلْبُ أَنْدَوُ الرُّوحِ حَمَلُ الشُّعْرِ
 سَرْفَشُكُونَ الْقَمِيصِيَّةُ دُرُوحُ زَنُ دَاشْتَنُ مَجْمَلُ مَسُوبُ كَرُونَ بِسَمُورَةِ الْهَرُودِ الْبَلْبُ
 نَامُ خَيْرِيَّتْ مَعِيَا سَلَامُ الْكَمِيرِ شَرِيحُ زَمِيْنَارِي دَاوُنِ الْبَلْبِ دُرَّ الْوَحْيَةِ شَرِيحُ
 الْخُجْرَتَانِ جَاوُ الْبَلْبِ آبُ فَرُودُونَ الْخُجْرَتَانِ جَاوُ الْبَلْبِ آبُ الْخُجْرَتَانِ جَاوُ الْبَلْبِ
 الْإِسْتِصْصَامُ زَمِيْنَارِي دَاوُنِ الْبَلْبِ كَرُونَ خَيْرِيَّتْ دُرُوحُ زَمِيْنَارِي دَاوُنِ الْبَلْبِ
 دُرُوحُ زَمِيْنَارِي دَاوُنِ الْبَلْبِ آبُ فَرُودُونَ الْخُجْرَتَانِ جَاوُ الْبَلْبِ آبُ الْخُجْرَتَانِ جَاوُ الْبَلْبِ
 الْإِسْتِصْصَامُ زَمِيْنَارِي دَاوُنِ الْبَلْبِ كَرُونَ خَيْرِيَّتْ دُرُوحُ زَمِيْنَارِي دَاوُنِ الْبَلْبِ

بعد هلاک شد الرق خطا و ادون سعدت بخت شد انچه بریدن ان زلفه باره از شب
در انکه عطا قال نعم الرق المردود ۱۲
۱۱ سوره یونس ۱۱ انچه معروفه و انچه انچه جماعتی آری البیدن
ترج زره چست ۱۱ سوره التوبه ۱۱ المذبه روزگار ای الا نسلان ماه بیرون شدن
انحصار باز داشتن رخصه چشم داشت التحلیه رها کردن المذبه از رم التهمین الطعن
عیب کردن منیره زدن الویجه دوست خاص الکسا و ناره و ان شدن المذبه جایی بود
العیله در دیشی انچه کز حشین نام و ادویت قهرانی ترسا انصار می جماعتی
نام عیسی علیه السلام عزیز نام پیغمبر است علیه السلام المضامات مانند شدن الاخبار
و انشدان الرتبان زهدان الکی و انچه کردن انچه جمع انچه پشانی الکی تا خیر کردن
المواطه ساز و ار کردن التناقل خوشتر گران ساختن بچکار باز داشت کسی را از کار
انچه ان قصاد الایضا مع شتابانیدن التنازع جاسوس التفتیه الکسا علی کلام
و اقترسیدن الفرق ترسیدن انچه کز شیدان التالیف فراهم آوردن انچه
انقادون التفرق افراط کردن الذبح آتشیم انچه در اولی انچه در التنازع
افکنان محرق و در کار فروریزده التناکر که کند المذبه بگو سینه ۱۱ سوره
الانفال ۱۱ انقل غنیمت الانفال جماعت التناکر که خار و سلاح الارواق سینه ۱۱
مهر ستادان المذبه انچه در التفرق و کشتن التناکر که سینه ۱۱ سوره

زدن تصدیه دست بدست زدن انگشت به انگشت العزوه جانب الی القفل بدول
 الشتره پیرمانیدن الخشخه بقیضن الخشخه بکارتی الی الیه دوستی و نصرت و یار
 به سوره کاعراف المواراة پوشیدن الدائم نمکوشش الریش جامه نیکو سوره
 بجای شرم القفل کرده کشم سوراخ سوزن انخط بدوختن انخط سوزن الانعاف
 بکره هامیان بهشت و دوزخ انخط شتابنده الاقلال برداشتن انگشت یک
 السهل من نرم السهل جماعت العقول بایشان گناه پاک کردن القفل
 پیاده الصفوح غوک افاقه بهوشن باز آمدن حجر کشیدن الاثبات دشمن شاد
 کردن السکوت والضموت خاموش بودن المنتحبه انچه از جای بجای بریندر
 کرده الاشیاء سرکشاده کردن الخط فرودا فکندن شرم دراب بودن الطرح
 ظاهر گمان بر روی آب سر بر داشته القفوی بکی القفوی بکی الشیء از بسخ
 برکندن الکلمت سنگ بان از دلمان بیرون افکندن الطایف خیالیکه سوزن
 الخشب سوره کاعراف المواراة پوشیدن الدائم نمکوشش الریش جامه نیکو سوره
 الخشب ترا الی بدین خشک الی فیسال سپردن کردن نهادن الاست به او سیراه
 کردن الخشخه الخ فرو مانده آذر نام پیرا به لریه علی السلام سوزن یک شداقل عتاب
 الخشب سوره کاعراف المواراة پوشیدن الدائم نمکوشش الریش جامه نیکو سوره

الحوت كناه النجاة عطا المني كوارنده الكبير بزرگ شدن الدين وام
 الكلاله ميراث خوار جز نادرو پدر الغصن زن از شوی باز داشتن برای کابل المعاشرة
 با کسی زن نیست القنطار پوست گاو پر زرد الاقضاء بهر سیدن الرشيقة دختر
 زن حجر کنار القوم ایستادن بر چار پای برای آسایش التوسر کردن کشیدن
 زن از شوی العبر بگذشت النهر جوی راعنا گاه دار مارا المرافات الحاد شدن
 الكلى زبان در مان گردانیدن الجنبت واطاعوت آنچه بخدای عزوجل پرستند
 التغير آنکه در پشت بسته نموزا باشد لفتحت بسخت و بخت التضرع بسوختن
 و بختن تيجا کما یکدیگر بجا کشوند شجر خلاف افتاد الشجر خلاف افتادن التنبه
 گروه کیطس درنگ گفتند التنبه درنگ کردن شديدة افرشته التمشيد
 افراشتن اذ اخوا آشکار کردند الاداعة آشکار کردن التذرية برون آرند
 المقتيت توانا اگر ستم باز گردانید ایشان را الارکاس باز گردانیدن خضرت
 تنگدل شده اختصر تنگدل شدن صمد و بهم سببهای ایشان البدیه خونهای الدیات
 جمع اخیله چاره اخیل جماعت الماعمة کسی از خود بریدن تقصیر و کم کنید القصر
 کم کردن اسلحه هم سلاحهای ایشان السلاح آلت جنگ یا لمون در یافتن الآلکم
 در یافتن لکن برانده گوشش این برید البخت بریدن گوش ازین مستهتر

جنگ + سورۃ البقره + الم بعضی گفته اند که نام سورۃ است و بعضی گفته اند
 که سوگ است بحرکت مقطعات و هر حرفی که در او اهل سورۃ است الف آلا و
 و لام لطف او و میم ملک او نماز بحث سود نکرد و السج سود کردن است و قد اتش
 افروخت الاستیقاؤ اتش افروختن الصیّب باران البقوضه کبشه البعوضه
 جماعت کسبک خون ریزد السفک خون ریختن فاذلها بجنبانید شان الازلا
 بجنبانیدن البقل تره القصار مخیار القوم گندم و سیر العنسی نسک البعلین سیر
 اذنی فرومایه و اندک الفارض کما و سیر العوان میان جوان و سیر القون جماعت خضر
 قاقچ زرد و مشبه بک فاذلها راتم خصوصیت را بر یکدیگر انداختید الا و ارم خصوص
 یکدیگر انداختن آشپز و در خورانیده شدند الا شراب و خورانیدن بلبل نام
 پیادست نازت و نازوت نام دو فرشته راجعاً بتوین و شمامت
 بخت جهودان و ترسایان مشابیه جای از گشودن الصیغه وین شرط سوی الویجه
 در القیبه انچه و بسوی آن آرد الصفا و المروه نام دو کوه است اعمار
 عمر و کردن المروه سعادت الشطیج اطاعت کردن و طاعت افروزی الحیف
 میل کردن و یقین تو اندازد و الا بطیقه تو شستن رمضان نام ماه غنایان بکاران
 از وقت مجامعت کردن و فتنه کشیدن و خجسته کندی یا شتر وین در زمان فرا

المباشرة جمع کردن الالهة ماه ما الاملال ماه اختصر ثم باز داشته شود الاخصار
 باز داشتن استنیر آسان شد تزودوا نوشته بگیرید التزود نوشته برگرفتن التزاد
 نوشته تعجل کشتاید التعجل کشتافتن المشع حای که حاجیان بعرفات هستند المشاعر
 جماعت لا تخفکم هراینه گزند سازند شما الاغنائت گزند رسانیدن یولون گزند
 خورند الالهة سوگند خوردن القربى نمازی زنان و یاکی التحول کسپال جولین دو
 سال قشر ضغوا و اید گیرید الاستبر صناع شیخیه کوک خواستن غرضتم پوشیده گویند
 الخطیبه زن خواستن المقتر درویش الاقتر درویش شدن الوقت هزاره ریاضات
 نام ملک است جالوت نام کافریت و لایوده و گرانبار نکند او را الا و گرانبار کردن
 لم یکنه الحال کشت التینه احوال کشتن طعام و شراب منتشر کردن و نهان کردن
 الاثنا زنده کردن و مائل کردن قصصین پاره کن شان الصد پاره پاره کردن
 الصفوان سنگ ساده و بشن الصلک سنگ کشتن و سخت کردن روی و خاک
 نباشد الوابل باران بزرگ قطره الاخصار گرد باد الاخراف بسوختن و غمزدن
 چشم فرا گیرید الاعمال چشم فرا گذر رفتن احاقا احاح کردن فی التخیط دیوانه گردان
 المس دیوانگی یزنی افزون کند العصر تنگدستی النظره زمان داون
 المیسرة فراح و سستی الالهة امل کردن و پر کردن و اخف غفلت کردن

بجستجای ما را فائز تر نمایان یزدی ده ما را علی انعمون انکادین بر گزیده فرا

کتاب الطب

بعد حمد و صلوة برای رزین اولی الابصار و خرد متین ذوی الاستبصار مخفی
و محتجب نماید که درین آوان مبینت اقتران شایسته طالب جاد و دانی و عروس مقاصد
دو جهانی یعنی نسخه مستخلص المعانی که مشتمل بر لغات کتاب ریاضیه و بایمانی
سفر اطراف زمان بقراط دوران مورد عنایات ایزدی حکیم میگردانست که بکلی
بهت فیض طوبی شان کتاب یکاسب خیرات و ادخار و ذخائر
حسانت است حلایط طبع پوشیده و حتی الامکان در تزیین و توشیح آن
به توشیح و تصحیح جدید طبع بکار رفت امید که منظور نظر نگار گران انصاف پسند
شده طبع طابع خواص و عوام و مقبول طوائف انام گردد

۲
دفتر آرد و در وقت
تجارت آرد

این کتاب در
مکتب که این نسخه
گردیده و شکلات
در سال ۱۳۰۵
طبع شده است

این کتاب در
مکتب که این نسخه
گردیده و شکلات
در سال ۱۳۰۵
طبع شده است

بسم الله الرحمن الرحيم

0.01

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سورة الكافرون قل يا ايها الكافرون لا اعبدوا تسبيح	سورة الفاتحة الفاضة ما الفاضة	سورة الضحى كيت واضحى الليل	سورة التين سورة التين	سورة التين سورة التين
سورة النصر اذا جاء نصر الله والفتح	سورة النجم كيت النجم النجم	سورة النجم كيت النجم النجم	سورة التين سورة التين	سورة التين سورة التين
سورة الماعون قمت يا ابي سورة الماعون	سورة العصر والعصر الانسان	سورة التين سورة التين	سورة التين سورة التين	سورة التين سورة التين
سورة الاخلاص قل هو الله احد الله الصمد	سورة التين سورة التين	سورة التين سورة التين	سورة التين سورة التين	سورة التين سورة التين
سورة الفلق قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق	سورة الفيل كيت الفيل	سورة التين سورة التين	سورة التين سورة التين	سورة التين سورة التين
سورة الناس قل اعوذ برب الناس ملك الناس	سورة الفيل كيت الفيل	سورة التين سورة التين	سورة التين سورة التين	سورة التين سورة التين
سورة الماعون كيت سورة الماعون	سورة الفيل كيت الفيل	سورة التين سورة التين	سورة التين سورة التين	سورة التين سورة التين
سورة النجم كيت النجم	سورة الفيل كيت الفيل	سورة التين سورة التين	سورة التين سورة التين	سورة التين سورة التين

